



یک شب مهتابی

دهکده رفته به خواب

با پدر می گشتیم

لب رودی پر آب

سردمان بود و پدر

آتشی روشن کرد

هرکس از هر گوشه

تکه چوبی آورد

شعله های آتش

سرخ و نارنجی و زرد

چهره های ما را

نوربانان می کرد

ناگهان#&171;احمد&raqo; گفت:

بچه ها، آن بالا

شعله ها ساخته اند

شکل طاووسی را

بعد از آن هر شعله

پیش چشمان ما

شکل مخصوصی داشت

زنده بود و زیبا

شعله ای، آسبی بود

شعله ای، یک آهو

شعله ای، شکل عقاب

شعله ای هم یک قو

کم کم آتش خوابید

زیر خاکستر و دود

شاد بر می گشتیم

چه شب خوبی بود .